



نشریه

# کتابخانه عمومی اردبیل

بمناسبت یادبود جشنهای ۲۵۰۰ ساله

## شاهنشاهی ایران

مهرماه ۱۳۵۴ سال کورش کبیر

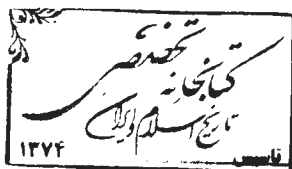
نشریه

کتابخانه عمومی اردبیل

اسکن شد

بمناسبت یادبود جشنهای ۲۵۰۰ ساله

شاهنشاهی ایران



مهرماه ۱۳۵۰ سال کورش کبیر

شماره ثبت اداره فرهنگ و هنر شهرستان اردبیل

۱۳۵۰/۷/۲۰-۱۸

---

چاپ و صحافی: چاپخانه شفق تبریز





## کلام الملوک ملوک الکلام

انقلاب سفید ایران که با پشتیبانی مستقیم و قاطع اکثریت عظیم ملت یعنی با عالیترین طرز تجلی روح دموکراسی انجام گرفت، مشروطیت ایران را به مجرای صحیح و اصیل آن سوق داد، یعنی بجای آنکه استفاده از مواهب آزادی در انحصار اقلیت محدودی باشد این مواهب را نصیب اکثریت کامل مردم ایران کرد. امروز از برکت دموکراسی اقتصادی و عدالت اجتماعی توده‌های عظیم مردم که تا دیروز با وجود مشروطیت اسمی، از بسیاری از حقوق و مزایای حقّه انسانی محروم بودند واقعاً سرنوشت خود را بدست گرفته و بصورت مردمی آزاد و سر بلند درآمده‌اند که مستقیماً از حاصل کار و کوشش خود بهره‌مند میشوند و خوب احساس میکنند که اجتماع آنها بدست آنها و برای خود آنها اداره میشود.

دردنهایی که در بسیاری از نقاط آن بدیهی‌ترین اصول دموکراسی پایمال شده است، برای ملت کهنسال ما که همواره مشعلدار اصول عالی معنویت بوده است مایه سر بلندی واقعی است که نه تنها توانسته است اساس دموکراسی سیاسی خود را استوار نگاه دارد، بلکه آنرا با کاملترین اصول دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی درآمیخته و از این راه بصورت سرمشقی برای بسیاری از اجتماعات و ملل دیگر درآمده است.

## یادی از بنیانگذار شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران

در حدود ۵۸۰ سال قبل از میلاد کودکی در سرزمین پاك پارس از ماندانا دختر آژدهاك (ایخ توویگو) پادشاه مدی قدم بعرصه وجود نهاد. این کودک همان کورش کبیر بنیادگذار شاهنشاهی بزرگ ایران بود که دست مر موز و نیر و مند تقدیر ویرا علیرغم میل و اراده نیای بداندیش ازگزند حوادث نگاهداشت. چه آژدهاك بدنبال خواب وحشتناك خود و تفسیر و تعبیر مغها، میدانست که از دخترش پسری زاید که تمام آسیا را تصرف کند پس دختر خویش را به کمبوجیه پادشاه پارس داد که دست نشاندۀ مدی و مردی آرام و صلحجو بود و بزعم وی جرأت خروج و قیام نداشت. و چون کورش پا بعرصه وجود نهاد او را بوزیر خود هارپاك سپرد که او را بکشد وزیر هم اجرای این امر را از چوبان خود خواستار گردید. ولی از آنجا که تدبیر را در برابر تقدیر تأثیر و قدرتی نیست:

وگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای  
اتفاقاً زن چوبان طفلی مرده دنیا آورده بود پس شوی را مانع از  
کشتن کورش گردیده او را بفرزندی اختیار میکند و طفل مرده را بشوهر  
خود میدهد که بوزیر نشان دهد و اجرای امر را ثابت کند. بدین طریق  
طفل در خفا بزرگ میشود. باری آژدهاك چون بر حسب تصادف از این راز  
و وجود نوه چالاک دوازده ساله خود آگاه شد ظاهراً از دیدار کورش شاد

گشت و ویرا نواخت ولی فرمان داد بلاد رنگ همراهمادش بولایت خود  
برود. ضمناً وزیر خطاکار را که در اجرای فرمانش تعلل ورزیده نیرنگ  
بکار برده بود بشدیدترین وجه تنبیه میکند.

کوروش در ولایت خویش برسم پارسیان تربیت یافته سواری و تیر  
اندازی میآموزد و بزرگ میشود و چون بفرست در یافته بود که هموطنانش  
از قدرت و سلطه مدی دل خوشی ندارند آنرا علیه شاه مدی تحریک و  
ادار بقیام میکنند و باوجود اینکه در بادی امر شکست میخورند مایوس  
نشده استقامت میورزد تا اینکه شاه مدی بناچار لشگری مجهز بفرماندهی  
هارپاک وزیر آزرده و کینه جوی خود بجلوگیری او میفرستد هارپاک که  
فرصتی نادر برای انتقام یافته بود به لشگر کوروش می پیوندد سرانجام  
ایخ توویگو بالشگری گران شخصاً به مقابله با کوروش بفارس میروو و در  
نزدیکی پاسارگاد جنگی سخت روی میدهد که منجر به پیروزی کوروش  
و اسارت پادشاه مدی و تسخیر همدان میگردد این واقعه بسال ۵۵۰ قبل  
از میلاد روی میدهد.

این کامیابی و پیروزی کوروش باعث وحشت و نگرانی کرزوس پادشاه  
مغرور لیدی کشوری در آسیای صغیر گردید و او را ب فکر اتحاد بادولتهای  
مصر و بابل و اسپارت انداخت و پس از جلب نظر آنها که بنوبه خود از توسعه  
و تقویت پارس وحشت داشتند بایران عزیمت نمود و در محلی بنام پتر یوم  
جنگ سختی بین لشگر لیدی و پارس روی داد که بواسطه مقاومت لیدیها  
جنگ بی نتیجه ماند. ولی کوروش علیرغم مشکلات و فصل زمستان و برخلاف  
انتظار دشمن بجانب سرد پایتخت لیدی حمله برد کرزوس که غافلگیر



شده بود مغلوب گردید و سارد گشوده شد کورش خود را شاهنشاه ایران نامید (۵۴۶ ق. م). کوروش با پادشاه مغلوب بزرگوارانه رفتار کرد و او را مورد تفقد و نوازش قرار داد. همان روشی که درباره پادشاه مدی معمول داشته بود. کوروش بعد از فتح لیدی متوجه شهرها و مستعمرات یونانیها در در آسیای صغیر شد و در اندک مدتی تمام شهرها و جزایر یونانی و سپس ممالک دیگر آسیای صغیر را در حیطة اقتدار خود درآورد و بایران مراجعت نمود (۵۴۵ ق. م) توجه کوروش از این به بعد بسوی مشرق پارس و مدی معطوف گشت و مدت ۱۰ سال مشغول لشکرکشی و جهانگیری در طرف مشرق و شمال ایران بود بطوریکه از طرف شمال تا رود سیحون و از طرف مشرق و جنوب تا رود هند پیش رفت و پس از آنکه کار ممالک شرقی را یکسره و حکومت خود را در مغرب و مشرق محکم نمود بسوی بابل متوجه شد. فتح بابل با وجود استحکام وضع و برج و باروی آن مشکل مینمود ولی عزم کورش ما فوق این موانع بود و در بهار (۵۳۹ ق. م) باین آهنگ از دجله عبور کرد. نبویند پادشاه بابل بمقابله کورش شتافت و در نزدیکی شهر باحریف نبرد کرد ولی شکست خورد و بداخل شهر بناه برد. گرفتن شهر با حمله همانقدر مشکل بود که محاصره آن، چون با وجود اراضی وسیع و امکان کشت و زرع و تأمین آذوقه کافی، بابلیها قادر بمقاومت طولانی و ادامه نبرد بودند بنابراین کورش فرمان داد شط فرات را برگردانند و چون مجرای اولی خشک شد ارتش ایران را از آن راه وارد بابل کرد و باین ترتیب شهر بسهولت به تصرف پارسها درآمد (۵۳۸ ق. م) ولی در شهر کشتاری نشد و خشونتی نرفت بلکه شاهنشاه ایران در کمال رأفت و بزرگواری

با مردم رفتار کرد و آنان را در معتقدات مذهبی و اجتماعی خود آزاد گذاشت  
مخصوصاً نسبت بقوم یهود که از زمان بخت النصر دیکتاتور بابل در ذلت و  
اسارت در این شهر میزیستند کمال رأفت را نشان داد و امر کرد آنچه را  
بخت النصر از اشیاء نفیس و ظروف طلا و نقره از بیت المقدس آورده بود  
با آنان مسترد دارند . بفرمان کورش ۴۲ هزار نفر بنی اسرائیل با ۷ هزار  
بنده از مرد و زن بطرف فلسطین روانه شدند و به تجدید بنای بیت المقدس  
پرداختند . این جوانمردی کورش باعث شد که نام او به تجلیل و تعظیم در  
تورات یاد شده باو لقب مسیح و مرد خدا داده شود .

بعد از فتح بابل تمام ممالکی که مطیع آن بودند مانند فلسطین ،  
شهرهای فنسیقیه و شامات و غیره باطاعت کورش آمدند . باین ترتیب کورش  
کبیر شاهنشاهی بزرگی که از شمال بکوههای قفقاز و دریای خزر و سیحون  
و از مغرب به هلس یونت ( داردانل) و بحر الجزایر و از جنوب بحرستان و  
دریای عمان و خلیج فارس و از مشرق برود سند گسترده و چشم روزگار تا  
آن زمان بدان وسعت و عظمت ندیده بود تشکیل داد و پس از يك دوره  
زندگی پرازشکوه و افتخار و پیروزی بسال ۵۲۹ قبل از میلاد در پاسارگاد  
جهان را بدرود گفت و بقول بعضی از جمله هرودوت در جنگ ماساژتها،  
قومی که میان دریای خزر و دریاچه آرال سکونت داشتند ، کشته شد .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

جمله مورخین اتفاق نظر دارند که کورش پادشاهی بزرگ ، باعزم  
و حزم و خردمند و متواضع و مهمتر از اینها يك انسان واقعی بود . میساخت ،

میگرفت، می بخشید، کشورها می کشود و قلبها را تسخیر میکرد. اسکار یگو مورخ معروف آلمانی گوید: او را از سایه‌ای که در تاریخ انداخته می شناسیم چون از جزئیات کارهای او اطلاع نداریم. معلوم است که این شخص نمیخواسته است فقط ممالکی را تسخیر کند بلکه در فکر آن بوده، که آنها را اداره نماید. او و جانشینانش عقیده داشتند که اداره چنین مملکت عظیمی وظیفه ایست که از طرف خدا با آنها رجوع شده است.

بزرگ منشی و بخشش و ملاحظت کورش با زیر دستان و ملل و پادشاهان مغلوب بحدی بود که اغلب مایه حیرت آنها میگردید و در نظر آنها موجودی خارق العاده مینمود. بدین جهت بعضی از نویسندگان جدید در باره او غلو کرده اند از جمله کنت گویسنو درباره کورش مینویسد «او هیچگاه نظیر خود را در این عالم نداشته مقدر بود که او فوق سایرین باشد».

ما بروان پاك این راد مرد بزرگ و بنیادگذار شاهنشاهی ایران که مایه عزت و شرف قوم ایرانی بود درود می فرستیم.

## معرفی يك فرهنگي ميهن پرست ارزنده

آقای بهجت خامه یار دبیر بازنشسته ادبیات فارسی یکی از چهره های محبوب و معروف فرهنگ اردبیل هستند که عمری را با تقوی و صداقت و ایمان صرف تعلیم و تربیت و ارشاد و اصلاح جامعه گذرانده است ، دانش اندوزی و دانش آموزی وی از همان ایام کودکی و جوانی در مکاتب و مدارس قدیم آغاز و پس از اخذ دیپلم ادبی در سال ۱۳۱۷ و درجه لیسانس از دانشکده ادبیات بسال ۱۳۲۰ مدتی رئیس دانشسرای گلپایگان و رئیس فرهنگ خوانسار و از آن پس در زادگاه خود بتدریس و تعلیم مشغول بوده است . وجود استاد از تقوی ، ایمان ، شاهدوستی و وطن پرستی و انسانیت سرشار و انباشته است . چکامه ای که در زیر ملاحظه میفرمائید اثر طبع لطیف و شاهپرست او است :

خامه اندر کف ز شادی می نمی گیرد قرار

چامه می خواهم سرودن در مدیح شهر یار

مدح گوی خسروی هستم که از الطاف او

خر ما ایران - که خرم گشت - چون خرم بهار

کشور ایران نفرسود و نفرساید دگر

با تعالیم شهنشه - در پناه کردگار

زندگانی را شرف نبود مگر با عز نفس

زندگی نبود - چو عمری بگذرانی خاکسار

باغ را بنگر که جائی غنچه و جائی گل است

جای دیگر خس بود جای دگر روئیده خار

زاده آزادگانی ، مرد شو چون رفتگان  
ملت ایرانزمینی ، محکم آی و استوار  
عار باشد عار ، گر کاری کنی بی منزلت  
ننگ باشد ننگ ، گرائی زنی بی اعتبار  
ملت ایران زمینی - شه پرست و نامجو  
بایدت آزاده گشتن همچو اجداد و تبار  
قرنها شاهنشهی بوده است این ملک کهن  
بیست و پنج آمد شمار قرنهای اقتدار  
آری آری شه پرستد مردم ایران زمین  
ویژه آن شاهی که باشد سایه پروردگار  
قرنها بگذشته تا ایرانیان شاهدوست  
ره روند از شاهراهی کش نماید شهریار  
آریامهر آنکه یابد تقویت ازسوی حق  
جامه شاهی او را - هم ز عزت بود و تار  
آریامهر آن شه با رأفت یزدان پرست  
آنکه بر ایشان بود - مام وطن امیدوار  
پشت دشمن همچو تیغش گشته خم ازسولتش  
تا دهد درکف بر آن شمشیر آتش بار - بار  
یک نگاه مهر او - یا از لطافت خرمنی  
یک نگاه قهر او - یا یک جهانی از شرار  
شاه دارد در کنار خویشتن شهزاده ای  
ماه گوئی در بر خورشید آمد برقرار

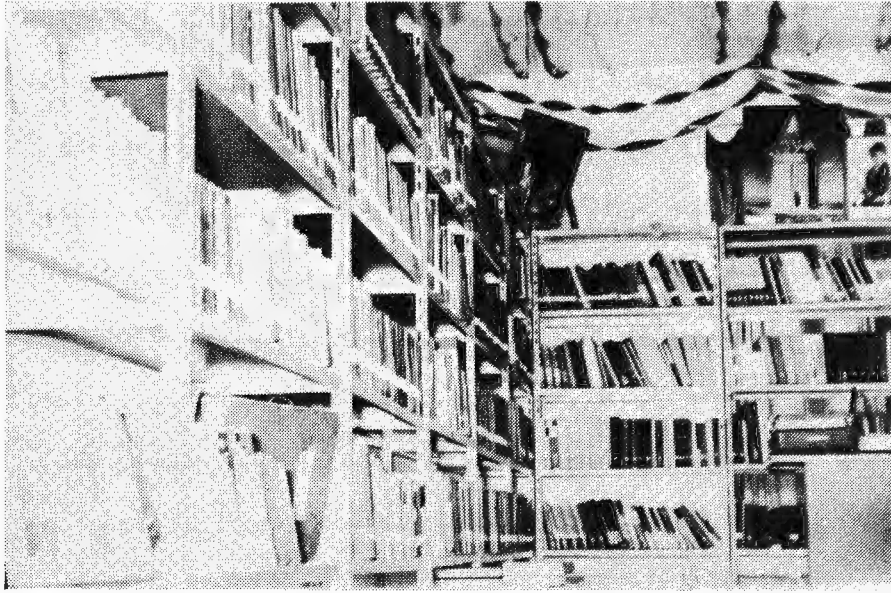
هفته اندر هفته ماند - ماهها در ماه ها  
سال اندر سال باید شادمان و کامگار  
کامکاری خواست بر مردم شه فرخنده پی  
لاجرم از سوی حق گردید این سان کامیار  
سایه یزدان بود گسترده در ایران زمین  
شاه عادل هست زیرا - سایه پروردگار  
شاه را فرزند شاه آمد ز لطف ایزدی  
بهر ایران افتخار و بهر سلطان یادگار  
شکرگو - ایرانیان گوئی گروه اندر گروه  
جان بکف نسل جوان گوئی حصار اندر حصار  
آریامهر - آن شه والا گهر پاینده باد  
هم مصون در سایه حق - از گزند روزگار  
پرچم میهن خدایا - دائماً در اهتزاز  
با عنایات خدا و - شهریار تاجدار  
بهجتا آمد قوافی - در چکامه شایگان  
شایگان باید قوافی چون سخن شد شاهوار

## با کتابخانه عمومی اردبیل آشنا شوید

ساختمان فعلی کتابخانه عمومی اردبیل در تیر ماه سال ۱۳۴۷ خورشیدی زیر نظر انجمن کتابخانه عمومی اردبیل آغاز گردید ولی اتمام و افتتاح آن بعلت محدودیت فصل ساختمانی در اردبیل و پاره‌ای مشکلات فنی و ساختمانی در آبان ماه سال ۴۸ میلاد مسعود شاهنشاه آریا مهر تحقق یافت. اگر بیاد آوریم که از دیرباز در شهر تاریخی و پر جمعیت و بزرگی



قسمتی از نمای خارجی ساختمان کتابخانه عمومی اردبیل



مخزن کتابخانه عمومی اردبیل

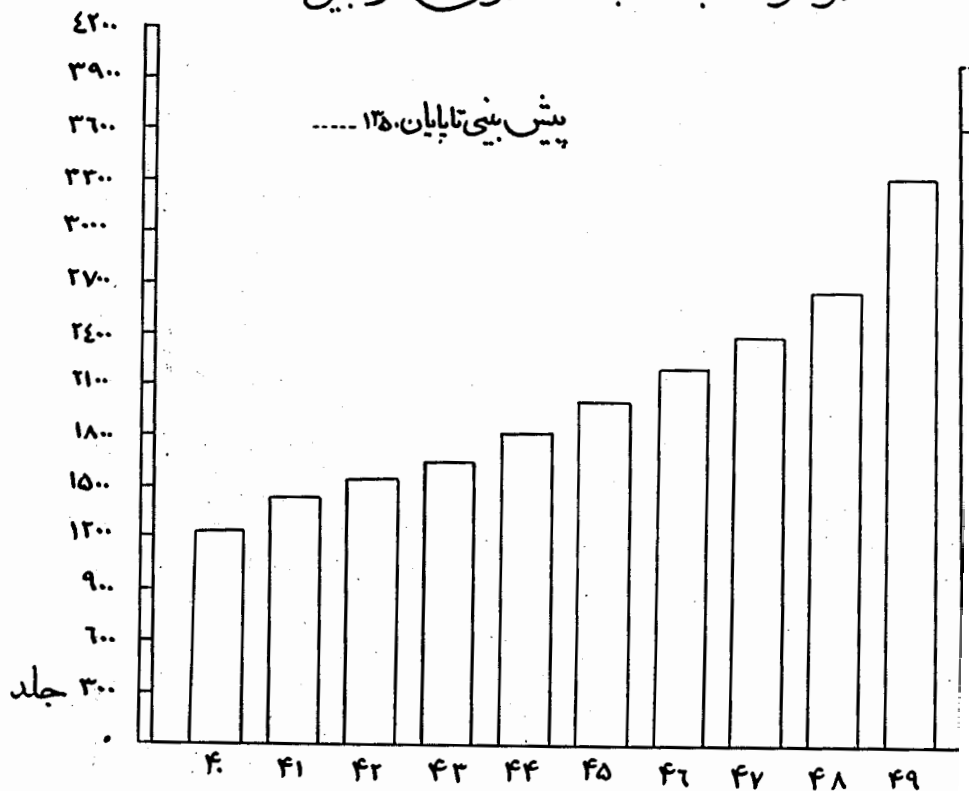


قسمتی دیگر از نمای خارجی کتابخانه



چون اردبیل اساساً کتابخانه و قرائتخانه بمفهوم و مرسوم امروز و کانون و مرجعی برای دانشمندان و دانش آموزان شهر وجود نداشت باید اعتراف کرد که وجود این کتابخانه ضروری و مغتنم و گران بها بود. ولی حقیقت اینست که در برابر گسترش آبادی و کثرت نفوس و اجرای طرحهای عمرانی و اجتماعی و فرهنگی در اردبیل وجود یک کتابخانه ناچیز و حقیر مینماید و نمیتواند به نیازمندیهای اجتماع و اشتیاق و انتظار خواستاران پاسخ دهد. و این نکته ایست که انجمن کتابخانه عمومی اردبیل بخوبی آنرا دریافته و احساس نموده و در تکاپوی راه مقصود و جستجوی منظور است و میکوشد که این آرزو را جامه عمل بپوشاند. کتابخانه عمومی فعلی در زمینی بمساحت ۳۷۰ متر مربع که کلاً زیر بنا رفته احداث شده علاوه بر یک تالار سیخنرانی در طبقه زیر زمینی شامل اطاقهای متعدد تالار مطالعه و مخزن کتابخانه در طبقه دوم (هم کف) میباشد. هزینه ساختمان کتابخانه که بالغ بر ۱۹۱۲۰۲۹ ریال میگردد از محل وصولی سهمیه کتابخانه از یک و نیم درصد درآمد شهر داری تأمین و پرداخت گردیده است. تعداد کتب کتابخانه که در بدو افتتاح ۱۸۰۰ جلد بوده اکنون ۴۳۵۰ جلد میباشد. بدیهی است رقم مزبور با توجه بخواستههای مراجعین و درعین بررسی نواقص کتابخانه در حال افزایش دائمی است. کتابخانه عمومی اردبیل با توجه بروش نوین کتابداری کوشیده و میکوشد که کتابخانه را حتی المقدور از رکود و انجماد و حالت و شکل انبار کتاب در آورد و قیافه ای زنده و فعال و متحرک بدان ببخشد.

## نمودار کتب کتابخانه عمومی اردبیل



## آثار باستانی و ابنیه تاریخی اردبیل

### ۱- بقعه شیخ صفی :

شیخ صفی‌الدین اسحاق (۶۵۰ - ۳۰ ه. ق) فرزند شیخ امین‌الدین جبرائیل پیرو و مرید و داماد شیخ زاهدگیلانی عارف معروف بود. پس از وفات شیخ زاهد بجای وی نشست و تا سال ۷۳۰ بارشاد و هدایت پیروان و مریدان خود پرداخت. در سال مزبور که دعوت‌حق را اجابت کرد و رخت برای باقی کشید و در خانقاه خود بخاک سپرده شد فرزندش صدرالدین موسی که جانشین وی و مورد توجه امرای وقت بود به بنای بقعه اقدام و در تزئین و کاشی‌کاری سعی مقدور مبذول داشت.

در نیمه اول قرن دهم هنگام سلطنت شاه اسماعیل صفوی بر رونق و وسعت بقعه افزوده شد. در سال ۹۳۰ ه. جسد شاه اسماعیل در جوار شیخ مدفون گردید شاه طهماسب فرزند و جانشین وی بقعه و بناهای وابسته را تکمیل و بهم مربوط ساخت و مسجد و صحنی بر آنها افزود و قالی معروف اردبیل که اکنون در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن محفوظ است جهت مفروش ساختن این مسجد بدست هنرمندان کاشی درکارخانه شاهی تبریز بافته شد. شاه عباس اول و ثانی هدایا و تحف بسیاری از قبیل ظروف چینی، کتب خطی، و زریها و سجاده‌های قیمتی به مقبره شیخ تقدیم و دهات



نمایی از سردر ورودی بقعه شیخ صفی الدین

و مزارع و مستغلاتی جهت تأمین مصارف و هزینه‌های جاری به بقعه وقف نمودند که بمرور زمان همه املاک موقوفه در کام زمین خواران فرورفت و اگر همت شاهنشاهانی چون ناصر الدین شاه قاجار و رضا شاه کبیر سرسلسله خاندان پهلوی در حفظ و تعمیر نبود شاید خود بناها نیز از پای درمیآمد یا بنام متجاوزین عصر به ثبت میرسید . شاید این سؤال پیش بیاید که تحف

وهدایا و اشیاء عتیقه بقعه به چه سر نوشتی دچار شدند. باید گفت در اواخر سلطنت شاه طهماسب ثانی مقداری از طلا آلات و جواهرات بقعه صرف تجهیز و تقویت قشون شد. در زمان نادر شاه نیز قسمت مهمی از اشیاء زرین و سیمین و مرصع بمصرف لشکر کشی رسید. در زمان فتحعلیشاه قاجار (هنگام جنگ روس و ایران) قسمت مهم ااث و اشیاء و کتب نفیس بعنوان غنیمت جنگی بموزه های روسیه مخصوصاً ارمیتاژ پترسبورگ منتقل شد. مقدار اندکی نیز از دستبرد حوادث مصون ماند که اکنون در خود بقعه یا در موزه های مختلف کشور نگهداری میشود.

### وضع کنونی بقعه

بناهای متعلق به بقعه شیخ صفی عبارتند از: حیاط بزرگ، صحن بقعه، مسجد جنت سرا، قسمتهای اصلی بقعه (رواق، مقبره شیخ صفی،



سر درب ورودی صحن بقعه شیخ صفی الدین

مقبره شاه اسماعیل صفوی ، حرمخانه ، چینی خانه ( شهیدگاه ، حیاط بزرگ بقعه بشکل مستطیل (۹۲ در ۲۶/۵ متر) دارای دوحوض و باغچه‌های مخصوص گلکاری و دیوارهای آجری طاق‌نمدار آن بر روی ازاره سنگی بنا شده است .

صحن بقعه محوطه مستطیلی شکل است بابعاد (۳۰/۴۰ در ۱۶/۱۰ متر) مفروش با تخته‌سنگهای صاف دارای یک حلقه چاه آب و دیوارهای طاق‌نمدار آجری مزین بکاشی .

در سمت شمالی صحن مسجد جنت سرا واقع شده ، این بنا بشکل هشت ضلعی منتظمی است بقطر ۲۰/۵ متر و سابقاً گنبدی داشته که در اثر حوادث فروریخته و در زمان قاجاریه سقفی بر روی شانزده ستون چوبی جهت آن تعبیه شده است .

در جانب شرقی صحن سردر و نمای رواق بقعه و دیوار محوطه معروف به حیاط حرم خانه یا حیاط مقابر قرار گرفته است . نمای خارجی بقعه و سه گنبد کاشی کاری شده و کتیبه‌های حواشی آنها از این سو نظر هر بیننده را جلب میکند .

نمای رواق بقعه دومرتبه است و هر مرتبه پنج پنجره دارد . در طبقه پائین پنجره دوم و سوم کتیبه فرمان شاه طهماسب اول صفوی مشعر بر لزوم اجتناب ساکنین اردبیل از منہیات نصب گردیده . این کتیبه بر روی سنگ مرمر بابعاد (۱/۳۱ در ۱/۱۵ متر) حک شده وقایبی از کاشی معرق دارد .

در سمت جنوبی بقعه شیخ صفی‌الدین و مقبره شاه اسماعیل محوطه‌ای

به ابعاد (۱۵ در ۱۱ متر) معزوف به حیاط مقابر یا حرمخانه وجود دارد که در آن مقبره کوچکی است منسوب به حلیمه خاتون ملقب به تاج خاتون یا عالمشاه بیگم نوه اوزون حسن آق قویونلو و مادر شاه اسماعیل . این مقبره دیوارهای کوتاه و گنبدی کوچک دارد.

### گنبد شیخ صفی الدین

یا بنای اصلی مقبره برج استوانه‌ای شکلی است که گنبدی بر فراز آن تعبیه شده است این برج که محیطش ۲۲ متر است بر روی ازاره سنگی هشت پهلو با ارتفاع قریب یک متر و نیم قرار گرفته و بلندی کلیه برج و گنبد از کف زمین در حدود هفده متر و نیم است .

سطح داخلی برج با آیات قرآنی و سطح خارجی آن با کلمه الله (بطور مکرر) تزئین شده است . بنای مقبره از سمت شمال به شاه نشین رواق متصل و دارای پنج راهی است که سردری از کاشی معرق دارد .

### مقبره شاه اسماعیل صفوی

در جنوب شرقی شاه نشین واقع شده بنای کوچک مربع شکلی با گنبد دوپوش آجری . در زیر این گنبد که سطح داخلی آن با نقاشیهای طلائی تزئین یافته . صندوق خاتمکاری نفیسی بر روی مرقد شاه اسماعیل نهاده شده است . این صندوق خاتمکاری مرصع از جمله شاهکارهای هنری دوران صفوی بشمار میرود .

### چینی خانه

در سمت شرقی رواق بقعه اطاق هشت گوش گنبدداری وجود دارد که در دیوارهای آن جاهائی فراخور ظرف چینی و بلورین جهت نگهداری آنها تعبیه شده و این اطاق را چینی خانه نامند .



چینی خانہ بقعہ شیخ صفی

### شہید گاہ

در بیرون بقعہ شیخ صفی قبرستانی وجود دارد بنام شہید گاہ اینجا مقبرہ سردارانی است کہ در التزام شیخ حیدر پدر شاہ اسماعیل در شروان بہ قتل رسیدہ اند و سپس در ۹۰۵ ھ . ق پس از غلبہ شاہ اسماعیل بہ فرخ یسار والی شروان اجساد آنان را بہ اردبیل منتقل و در آن مکان دفن کردہ اند .



بروایتی جسد شیخ حیدر در جوار شیخ صفی و اندرون بقعه بخاک سپرده شده است .

### مسجد جمعه اردبیل

این مسجد باقیمانده آثار مسجد باعظمتی از دوره سلجوقی است که بین کوچه‌های پیر شمس‌الدین و عبدالله شاه در وسط قبرستانی بلند قرار



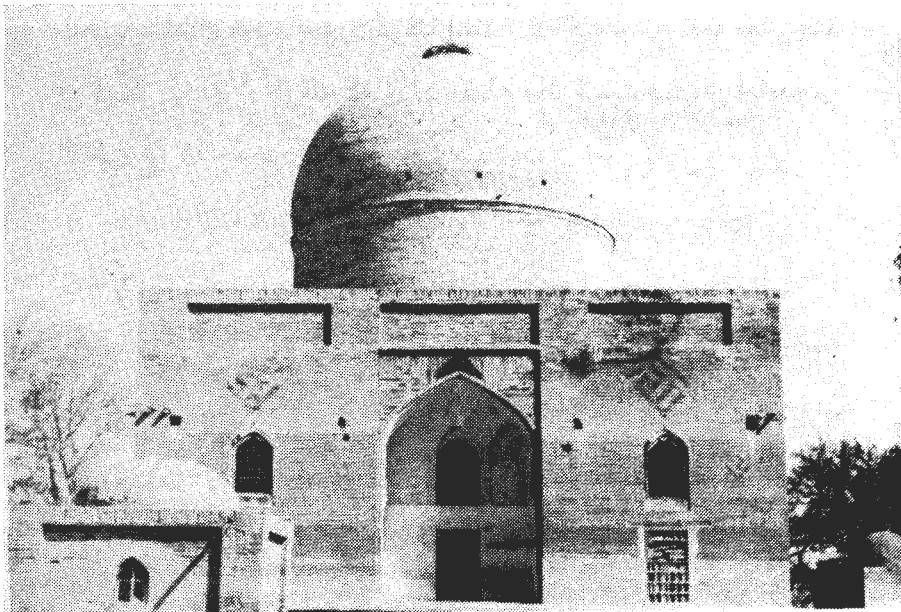
نمایی از مسجد جمعه و برج آن

گرفته . این بنا مرکب از دو قسمت بوده یکی رواق که فعلا مبدل به مسجد تیرپوشی شده و دیگری بنای اصلی دارای گنبد بزرگ آجری با کتیبه‌ها و تزئینات تخمیری که در اثر زلزله بکلی فرورفته و اکنون جز چند پایه و دیوار شکسته چیزی بر جای نمانده است . پاره‌ای از باستان شناسان معتقدند که این مسجد در زمان سلاجقه بر روی یکی از ابنیه دوره ساسانی

بنا گردیده است . در فاصله کمی از مسجد پایه مناره‌ای نیز بچشم می‌خورد  
که گویا در زمان آبادی کنار درب ورودی حیاط مسجد واقع شده بود :

### مقبره شیخ جبرائیل

مقبره شیخ جبرائیل پدر شیخ صفی‌الدین جد سلاطین صفویه در  
دهکده کلخوران (تقریباً سه کیلومتری شمال اردبیل) واقع شده و بنای  
آن به نیمه اول قرن دهم می‌رسد .



نمایی از بقعه شیخ جبرائیل .

این بنا در وسط محوطه وسیعی مشهور به باغ شیخ بشکل چهار  
پهلوی با آجر ساخته شده و دارای ایوان و رواق و گنبد کاشیکاری می‌باشد.  
در ورودی بقعه در قسمت جنوب رواق واقع شده و بنای بقعه بشکل هشت  
ضلعی و گنبدی دوپوش آجری دارد . در هر يك از گوشه‌های جنوبی حجره‌ای

متصل به بقعه تعبیه گردیده است . پوشش داخلی گنبد دارای مقرنس های گچی جالبی است که از شاهکارهای هنری دوره صفوی محسوب میگردد . در وسط بقعه صندوق چوبی ساده ای بر روی قبر شیخ نهاده شده . روی درب مثبت کاری مدخل بقعه اشعاری متضمن مناقب شیخ بخط نستعلیق کنده شده و دارای تاریخ « بهشت روی زمین » یعنی ۱۰۳۰ هجری قمری میباشد تاریخ تعمیر و تزئین مجدد بنا نیز همان سال است که بدست نقاشی بنام طاهر بن سلطان محمد صورت گرفته است . در محوطه باغ بقعه مقابر چند تن دیگر نیز قرار گرفته که از آن جمله مقبره سید حمزه بن امام موسی الکاظم (ع) که جد بزرگ شیخ صفی میباشد .

## تجلیات روح شکوهمند حافظ

در

### آیینی اندیشه‌ها و تصویرهای شاعرانه‌اش

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ بیش از پانصد سال از تاریخ دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران را بواسطه‌ی اندیشه‌های بلند و غزلیات خیال‌انگیز خویش، هنر ارجمند شعر و شاعری را تحت الشعاع قرار داده و با ابداع سبک خاصی در شیوه غزلسرائی راه نوینی را در زیر پای دنباله روان و اخلاف خویش باز کرده و بتصدیق بسیاری از سخن سنجان هنوز مادر روزگار مثل و مانندی برای او نژائیده است.

بهمین جهت بی‌مناسبت ندیدیم که در خلال بررسی حوادث و مسائل مختلف تاریخ کهن این سرزمین به‌شناسائی بزرگترین غزل‌پرداز جهانی شعر پردازیم تا مطالب مورد مطالعه خوانندگان محترم این مجموعه متنوع بوده و به‌مقاله‌ای ناچیز درباره یکی از درخشانترین چهره‌های تاریخ ادبیات این کشور شامل گردد.

پژوهشگران سخن‌سنج و منتقدین پرمایه و ادبیات‌شناسان

صاحب‌نظر بکرات درباره‌ی مقام شامخ و شخصیت بارز حافظ شیرازی و عظمت روح بلندپرواز و نازک اندیشی‌های شاعرانه و وسعت دید و افکار و استعداد هنر آفرین او داد سخن در داده و صمیمانه‌ترین ستایش‌ها و برجسته‌ترین امتیازات را نثار طبع سرشار و کلام گهربار وی نموده و بقول نیما یوشیج این (اعجوبه قرون) را با القاب و صفات شایسته‌ای نظیر (لسان‌الغیب)، (خدایگان سخن)، بزرگترین شاعر تاریخ ادبیات ایران)، (انسان نظر باز و رند وارسته)، (چنگ نواز آسمان هنر)، (کاشف اسرار)، (خلاق جادوگر مغانی) و امثال آن یاد کرده و مجموعه‌ی اشعارش را (قرآن دوم)، (سفینه‌ی غزل)، (آیات دلنواز زمینی) و نظایر آن نامیده‌اند.

صیت و آوازه‌ی او در همه‌ی آفاق پیچیده و سروده‌های شهید آلودش به مذاق هر خواننده‌ای شیرین آمده و معانی بدیع و مبتکرانه‌ی آن با زیبایی‌های خیال‌انگیزش هر قلبی را مسحور و مجذوب کرده و استقبال مشتاقانه‌ی هنر دوستان باعث گردیده که دیوان غزلیاتش به زبانهای متعدد ترجمه شده و در دسترس همگان قرار گیرد.

اوست که در قالب غزل همچون خدائی یا حکیمی سخن در زبان آفرین، مفاهیم عمیق فلسفی و اندیشه‌های بشر دوستانه‌را، بمثابه‌ی روحی پر شور و زنده و چالاک و عصیان زده جای داده، پیام آور جهانی لبریز از شکوه و معرفت و آرازش و صفا بوده و بدور از هر گونه آرایشهای دنیای زبر و زمخت و مادی، و بدور از هر گونه زبونیها و ریاکاریها و نابخردیها همبال با پرنده‌ی او جگیر تفکرات و اوهام خویش در پهنه‌ی پر عظمت عالم علوی، در تابشگاه زهره و مریخ به طیران در آمده و با زیباترین

ترکیبات و اسطوره‌ها و تازه‌ترین تشبیهات و سمبولها، همانند کرب و بیان بهشتی، به آفرینش ترانه‌های دلنشینی برای زمینیان دست یازیده است.

او گرچه بیش از پانصدسال پیش بسال ۷۹۱ هجری قمری روی در نقاب خاک کشیده ولی آنچنان به ابدیت پیوسته که هنوز هم یادش زنده و نامش پاینده و کلامش بسان دریائی متلاطم زاینده و همواره در جوش و خروش است، دریائی متلاطم و متراکم از انبوه کلمات سنجیده و متناسب و خوشتراش که بشکل ابیات موزون و مقضی ظاهر گردیده و صدای شورانگیز ابر مردی عارف و درویش مسلک را که هم اکنون جزو (ساکنان حرم سر عفاف ملکوت) میباشد دردالانهای پرپیچ و خم گوشهای دوستداران و عشاق بشمارش منعکس مینماید.

بر سر آنیم که اگر از دست برآید حافظ را بشناسیم بی آنکه در باره‌ی خصوصیات زندگی و کیفیت امرار معاش و علایق مادی او کلمه‌ای بر زبان آوریم چراکه آنچه اهمیت دارد شخصیت واقعی اوست نه ضابطه‌های ظاهر و فنا پذیر.

می‌خواهیم شخصیت اصیل و تجلیات روح شکوهمند شاعری را که با اعتمادی غرورآفرین و با اتکاء به نفس جمیل خویش حماسه‌ای جاویدانه می‌آفریند همچون بیت ذیل:

چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

بہتر بشناسیم و در برابر طبع بلند و نبوغ سرشار و ذوق فطری وی لب به تحسین گشاده و مهارت و علو طبع و همت عظیم و استعداد شکوفانش را

مورد ستایش قرار دهیم .

گفتیم شخصیت واقعی؟

باید دانست که شخصیت هر کس عبارت از وحدتی است که از مجموعه‌ی فعالیت‌های بدنی و روانی (احساسات ، افکار ، عواطف ، رفتار ) او تشکیل میگردد و این وحدت متشکله به تنهایی سازنده و مکمل شخصیت هر فرد نیست بلکه محتاج به رکن دیگر شخصیت است و آن (هویت) نام دارد و منظور از هویت اینست که وحدت مزبور در طول زمان محفوظ میماند و شخص همواره حس میکند که همان است که روز پیش یا سال گذشته بوده و یا روز و سال بعد خواهد بود و هویت موقعی باعث تزلزل و اختلال شخصیت میگردد که آدمی دچار پاره‌ای امراض و سوانح شده باشد .

آیا حافظ شخصیت واقعی خود را در سرتاسر اشعار خود حفظ

کرده است؟

آیا وحدت متشکله از مجموعه‌ی فعالیت‌های بدنی و روانی او در

طول سالیان عمر محفوظ مانده و برای دارنده‌اش هویتی تغییرناپذیر و

غیرمتزلزل و پابرجا بوجود آورده است؟

چرا باید شخصیت واقعی حافظ را از خلال اوراق دیوانش جستجو کنیم؟

پاسخ صحیح را باید از روانکوان و روانشناسان بخواهیم بهمین

دلیل انجام این مقصود را بر عهده‌ی آنان می‌گذاریم ولی تا آنجائیکه

مقدور است هر چند بطور ناقص و مختصر و بی آنکه به زندگی خصوصی

حافظ از قبیل خور و خواب و شغل و حوادث زندگی شاعران و شاهان

همعصر وی و امثال آن اشاره‌ای نکنیم در ارائه‌ی جواب مطالبی چند سر هم

کرده ورشدهی آغاز این شناسائی را در اختیار خواننده قرار میدهم تا خود به میزان درک و شعور خویش به کشف شخصیت واقعی (مثبت و منفی) حافظ پی ببرد.

پس از آنجائیکه بین واقعیت و حقیقت فرق بزرگی قائلیم لذا ما آنچه را که واقعی تشخیص داده‌ایم ذکر میکنیم و احراز حقیقت مطلوب را به خوانندگان محترم واگذار میکنیم.

بقول حافظ :

صالح و طالح متاع خویش نمودند  
تا چه قبول افتد و چه در نظر آید





## سیمای ناشناخته‌ی حافظ

حافظ سخن آفرین نازک اندیش که (لعل نوشینش چشمه‌ی قند) است ، گرچه در (سراچه‌ی ترکیب ، تخته‌بند تن) است ، (حجاب‌چهره‌ی جان) را چون پرده‌ی غباری بدر می‌افکند و بر (آستانه‌ی عشق) سر نیاز می‌ساید و اگر از (پرده‌ی تقوی) بدر می‌افتد از (سابقه‌ی لطف ازل) رشته‌ی امید نمی‌گسلد . از (قصه‌ی عمرش) که در سر (سودای خام) از کف داده‌است ، (هفت گنبد افلاک) پر صدا میشود ، (حدیث هول قیامت) را که از (واعظ شهر) می‌شنود (کنایتی از روزگار تلخ هجران) می‌پندارد با آنان که به (تقریر و بیان دم از عشق می‌زنند) سروکاری ندارد . (بیداد لطیفان) را همچون (لطف و کرامت) می‌پذیرد در برابر (محراب ابروی دوست) دست دعا بر میدارد و تا (نالهی چنگ) بر میخیزد ، جمشیدوار قدحی میگیرد و (ابریشم طرب) دلش را با شادمانیها پیوند میدهد و در گوشه‌ی خرابات (راز دهر) را در (می‌صاف) می‌جوید .

حافظی که (دلش خزانه‌ی اسرار) است و در (سر رشته‌ی جانش از باده‌ی گلگون نظام) میباید ، (رستگاری جاوید را در کم آزاری میداند) برای پرسش (مراد دل) در جستجوی دلداری است که (جلوه‌ی نظر و شیوه‌ی کرم) داشته باشد .

(درگاه حریم عشق) را برتر از (آستانه‌ی عقل) می‌پندارد و هر (شب‌نمی)

را در این (راه بی کران) بمثابهی (صد بحر آتشین) می انگازد . (گوشه‌ی خرابات) را به عنوان (مقام اصلی) خود برمی‌گزیند . (جوهر عقل) را (بهای باده‌ی چون لعل) می‌شمارد ، (گدائی درمیخانه را طرفه اکسیری) دانسته و از (روز ازل) به رندی برمی‌خیزد و همه‌ی (پربشانی شبهای دراز و غم دل) را در (سایه‌ی گیسوی نگار) به آخر می‌رساند. آن (لولی شنگول سرمست) به (صدر مصطبه‌اش می‌نشانند) و (گدای شهر را میر مجلس) میکند شاعر شوریده و نظر باز با (طاق ابروی جانان) مهندس وار (به عمارت طرب سرای محبت) همت‌هی گمارد و (گوهر جان) را (نثار قدم یار گرامی) میکند .

در نظر او (مجلس انس) جای (صحبت نامحرم) نیست و آنجا که (خرقه پوش سالوس) می‌آید باید (سر پیاله را پوشانید) و (غلام همت آن رند عافیت سوز) شده که در (گدا صفتی کیمیاگری) میداند و از مدعیان می‌خواهد که اگر (جمله عیوب می) را می‌شمارند (هنرش را نیز بگویند) چرا که (از بهر دل چند عامی نفی حکمت) کار بی‌هنران است که به (نقص گناه) نگردند نه به (کمال سرّ محبت) .

دوست دارد که در (بارگاه استغنا) به (خنده‌ی می) گوش کند و دفترش را که (سفینه‌ی غزل) است در (گرو صهبا) بگذارد و با (چراغ جام در خلوت) بنشیند و در (شکر خواب صبوح) با آفتاب (همو ناطق) باشد (طایر فکرش بدام اشتیاق) بیفتد و در (چین زلف آن بت مشکین کلاله) . (نافه‌ی مرادش) را بچوید و آنگاه از (عیش مدام و لعل دلخواه) دست افشانی کرده و (الحمد اله گویان) از (لطف نسیم دوست) مشام خود را عطر آگین نماید .

معتقد است که باید (از جبین گره گشوده) و به آنچه داده است (رضا) داد چرا که (بر من و تو در اختیار نگشاده است) . و وقتی می اندیشد که پیش از این (ملك) بوده و در (فردوس برین) سکونت داشته و (آدم) او را بر این (دیر خراب آباد) آورده است بیکبار دایره‌ی حوصله بر دلش تنگ شده و گیره‌ی نفرت جانش را می فشارد روی به میکده گذاشته و از ساقی (آب اندیشه سوز) می طلبد (آبی که اگر شیر بنوشد بیشه سوز گردد) تا برفلك (همچون شیر گیر) عاصی و طاعنی صعود کرده و (دام این گرگ پیر) را بهم بزند .

اینست حافظ .

و اینها هستند مجملی از ویژگیهای روحیه و خلق و خصال و عادات او که در پی ریزی مبانی شخصیت واقعی اش دخیل و مؤثرند و این خراباتی پاکباز و شوریده سر را تا حدودی بما می شناسانند .



## بلند پروازیهای روح حافظ

روح حافظ از حقارت و زبونیها گریزان است و همواره در پی آنست که بند اسارت را بگسلد و در گستره‌ی آزادیها و سرفرازیها پروبال بزند و از این خاکدان مسکنت بار و ملال انگیز دوری گزیده چرخ زنان به سر چشمه‌ی خورشید برسد.

این شکوهمندی و بلندپروازیهای حماسی و عروج به اوج عظمت در بر خی ایات وی با ابهت خاصی متجلی است.

او، در زین چرخ کبود غلام همت آن کسی است که از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است. چرا که او شاهباز بلند نظر سدره نشینی است که نشستگاهش کنج این محنت آباد است. همان دم که از چشمه‌ی عشق وضو میسازد یکسره بر هر چه که هست چار تکبیر میزند و از خدا میخواهد که دولت فقر را بوی ارزانی دارد زیرا که این کرامت را سبب حشمت و تمکین خویش میداند و از آن زمان که بر آستانه‌ی دوست روی می‌نهد فرامسند خورشید تکیه‌گاهش میگردد.

اگر زمانه به خرمن عمرش آتش میزند باکی ندارد و این سوزش را از برگ گاهی هم ناچیز می‌شمارد. از آتش نهفته‌ی درون سینه‌اش خورشید همچون شعله‌ای است که در ژرفای آسمانها می‌سوزد و گرچه گرد آلود فقیر است به آب چشمه‌ی حیران دامن تر نمی‌کند. دلق مرقع را که پیر می‌فروش

به جامی بر نمیگیرد می سوزاند از زهد خشک و ریائی ملول. میشود و بادهی  
ناب را بخاطر گریز و بی خبری از وسوسه عقل می طلبد و تا جام به دست  
میگیرد انگار بر تخت سلطنت جم تکیه میزند و چون شکوه تاج سلطانی  
را با بیم جان و ترک سر برابر می بیند نکین سلیمانی را به هیچ نمی ستاند.  
مرید طاعت بیگانگان نمی گردد ولی بمعاشرت رندان پارسای دل  
می بندد. در قناعت میکوشد و بدنمای دون اعتنائی نمیکند چرا که يك  
جو منت دونان در نظر او به صد من زر نمی ارزد. گدائی در جانانه را به  
سلطنت دنیا نمی فروشد. کلاه پشمین خود را با صد تاج خسروی برابر و  
معاوضه نمیکند. و اگر زمانه سرافراز و عزیزش میدارد خاک درگاه معشوق  
ازلی را سر بر عزت می انگارد.

و آندم که پرندهی روح بیقرارش در تنگنای قفس اندام از فشار  
اسارت واضطراب می نالد او را به بال گشائی و آزادی فرامیخواند تا قفس  
سنگین جسم را بشکند و در ساحت مقدس رهائی و وارستگی از شاخهی  
شجر طوبی صغیر بزند:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریدهی عالم دوام ما.

از آن بیدیر مغانم عزیز میدارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست.

## حافظ ، سمبولیست و تصویر ساز

در عرصه هنر شعر و شاعری ، هستند سخنسرایانی که به علت عظمت اندیشه و عمق احساس و قوت ادراک ، به هنگام آفرینش شعر دست به استعمال الفاظ و عبارات مطمئن و مبتکرانه ای میزنند که کاملاً از سطح افکار مردم عامی برتر و بالنتیجه متضمن مفاهیم و معانی بالاتر و عمیق تر میباشد .

غالباً این قبیل شاعران زبان ویژه ای که سبک و رویه ای کار آنانرا از سایرین مشخص و متمایز میکند برای خود دارند که سرشار از ابهامات و استعارات و اسطوره هائی است که منظور اصلی گوینده را دربر گرفته و در قالبی نه چندان سست و نارسا ، محتوائی عظیم و پر وسعت را جایگزین می نماید .

ثمره ای عرق ریزیهای روح و تجربیات ذهنی و تصاویر بکر شاعرانه که پس از مراحل کشف و الهام و کار آزمودگی و آمادگی کامل برای ارائه ای شعر راستین حاصل میگردد در استحکام و انسجام کلام ، و زیبایی بیان شاعر و مقبولیت و مطبوعیت آن در مذاق اهل ذوق و فن ، نقش فوق العاده مؤثری را ایفا میکند ، و این خود یکی از وجوه تمایز شعر و نظم بشمار میرود . شاعر برای بیان مقصود قبلاً به مکاشفه می پردازد و با اشیاء و طبیعت پیوند

ورابطه‌ی ذهنی برقرار می‌کند احساسها و برداشتهای خود را به حافظه سپرده و از حافظه بطور ناخودآگاه به تخیل انتقال می‌دهد و آنگاه که بر اثر حادثه یا حالت و یا رخ داده‌ای بر انگیزنده متأثر و منفعل می‌گردد قطار واژه‌ها از سرزمین پهناور تخیل براه می‌افتد و موجی از انفعالات و اشکال و تصاویر ذهنی را با خود به ارمغان می‌آورد .

تصویر ذهنی یعنی چه ؟

ازرپاوند ، شاعر ارجمند امریکائی میگوید :

(تصویر آن چیزی است که گرهی فکری و عاطفی را در لحظه‌ای از زمان ارائه می‌دهد . ) در تفسیر این سخن ارزشمند میتوان گفت که : تصویر در واقع مجموعه‌ی دو یا چند کلمه است که از زیبایی شعری خاصی بهره‌مند بوده و پیوندی باشد میان فکر و عاطفه ، بواسطه‌ی قدرت تخیل . و (قدرت تخیل) بقول دکتر رضا براهنی ، منتقد و شاعر نوپرداز معاصر یعنی (شور و هیجانی کامل که بکار می‌افتد تا احساسها و اشیاء و تجربیات مختلف و متعلق به زمانها و مکانهای مختلف را در يك لحظه‌ی خاص در کنار هم جمع کند و یا بر روی یکدیگر منطبق نماید و در لحظه‌ای زمانی بیکران ، و در مکانی محدود ، سرزمینی پهناور را ارائه دهد )

و از این دسته هستند برخی از اشعار مولوی ، حافظ ، صائب ، سعدی ، نظامی ، خیام . و از گذشتگان ، و برخی از سروده‌های نیمایوشیج شاملو ، فروغ ، اخوان ثالث ، رؤیائی ، کسرائی ، رحمانی ، آتشی ، مفتون ، براهنی ، آزاد ، نادرپور ، خوئی ، زهری ، سایه ، مجابی ، نوری علا ، سپانلو ، احمدی شهریار ، توکلی ، رهی ، حقوقی ، روانی ، ساهر و . . .

از معاصرین که سرشار از ایماژها و سمبولها و تصاویر لطیف و تازه‌ی ذهنی بوده و از دقیق نظر شاعر و پیوند روحی او با عناصر طبیعت و اشیاء جهان مادی سرچشمه گرفته‌اند .

ابیات زیر که تفأل وار از دیوان خواجه برگزیده شده‌اند هر يك در محدوده‌ی قالب کلمات انگشت‌شمار خود ، جهان عظیمی از زیباییها و لطف و شور و تصاویر بدیع و سمبولهای دلنواز شاعرانه را بمثابة روحی بزرگ در کالبدی تنگ جای داده‌اند :

اشك من رنگك شفق یافت ز بی‌مهری یار

طالع بی‌شفقت بین که در این کار چه کرد؟

چراغ صاعقه‌ی آن سحاب ، روشن باد

که زد به خرمن من آتش محبت او

نمی‌کنم گله‌ای لیک ابر رحمت دوست

به کشتزار جگر تشنگان نداد نمی

ساقی ، چراغ می به بر آفتاب دار

گو : بر فروز مشعلی صبحگاه ازو

چون گلومی ، دمی از پرده برون‌آی و در

که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد

سزدم چو ابر بهمن که بر این چمن بگریم

طرب آشیان بلبل ، بنگر که زاغ دارد



## پیامهای خردمندانه‌ی حافظ

شعر حافظ، لبریز از صمیمیت و مطبوعیت خاصی است که چنان بر دل می‌نشیند که نوای شور آفرین موسیقی در حالت جذبه و سرمستی. غالباً کلام جاودانه‌ی او، همچون آیات آسمانی، سنجیده و بی‌نقص و عمیق و جذاب است. اگر در قرآن مجید می‌خوانیم که:

انی عندا المنکسرة قلوبهم

(من در دل‌های شکسته جای می‌گیرم).

شعر دلاویز حافظ نیز همین خصوصیت را داراست. بحق گفته‌اند

که: خانه‌ای که حافظ نداشته باشد چیزی کم دارد.

حافظ از دوران حیاط خود چنان به ابدیت بی‌یوسته‌است که حدی

بر آن متصور نیست و در میان هر طبقه‌ای از خلق الله، دوستدار و طرفدار

دارد، در بز‌مهای مجلل و بورژوازی، نغمه‌ی سرمستی و نشاط و لذت

سر میدهد، و در کلبه‌های غم‌زده و تاریک و ملال‌آور، بر دل‌های افسرده و

دردمند، مرهمی از آرامش و امید و مبارزه و گریز از چنگال مذلت

میگذارد.

گاهی چنان متواضع و فروتن است که اعجاب همگان را برمی‌انگیزد

و گاهی چنان علم‌طغیان و عصیان برمی‌افرازد و بی‌هنران و یاوه‌گویان و

خرافات و بطالت را مورد تاخت قرار میدهد که فریاد و طنین حماسه

شکوه‌مند مبارزه جویانه‌اش . بسان دریائی توفنده و خشمگین در پهنای افلاک لایتناهی موج میزند و درگوش ما می‌پیچد . او ، دوست مردم‌است و معاشر رندان پارسا و خواستار زندگی آرام و توام با طرب و مسرت خاطر برای همه . جز مفید بودن و خلقیاتی نیکو داشتن ، جز انسان کامل بودن، ولکه‌ی ننگین تزویر و سیاه‌کاریها و بداندیشی‌ها را از صفحه‌ی دل زدودن، و جز بلند همتی و کم‌آزاری و از خودگذشتگی و وارستگی و صداقت، هدف دیگری ندارد . باشمشیر تیز بیانش که در نیام و لفافه‌ی ابریشمین تصاویر و ایماژها و سمبولهای زیبا و تازه و آشنا به ذهن پنهان است . خودپرستان و ستم‌پیشگان و دغلبازان و گرگ صفتان ریاکار را بشدت میکوبد و هر چه را که از انسانیت بدور ، و مظه‌ری از درنده‌خوئی و خودپسندی و جاه‌طلبی است نفرین و محکوم میکند و برابری را یکی از نشانه‌های سعادت نسل‌بشر میداند .

بهمین دلیل وقتی دیوان گرانقدرش را ورق می‌زنیم ، به پیامهای پراکنده‌اش در خلال ابیات غزلهای شیرین ، بهنگام تفال برمی‌خوریم پیامهای مر و اربدگون که حافظ ژرف نگر و نیک‌اندیش و عقلمند غواص وار از اعماق دریا‌های منطق و حکمت و اخلاق صید کرده و در طبق ابیات به مریدان شیفته‌ی خود هدیه میکند :

چو غنچه‌گرچه فرو بستگی است کار جهان

تو همچو باد بهساری گره‌گشا میباش

از ره مر و به عشوه‌ی دنیا ، که این عجوز

مکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود

کمتر از ذره نئی ، پست مشو ، مهر بورز  
تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان  
به صدق کوش ، که خورشید زاید از نفست  
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست  
آسمان ، کشتی ارباب هنر می شکند  
تکیه آن به ، که برین بحر معلق نکنیم

مقاله‌ی خود را با آوردن سطورِی چند از پیام دلنشین شهبانوی  
ایران که بمناسبت تشکیل کنکره‌ی بین‌المللی سعدی و حافظ در شیراز  
(اوایل اردیبهشت ماه سال جاری) فرستاده‌اند ، پایان می‌دهیم :

نیازی به تذکر این حقیقت نیست که سعدی و حافظ نه تنها  
برای ما ایرانیان ، بلکه برای همه‌ی مردم مظاهر اعلا‌ی ذوق و  
ادب ایرانی بشمار آمده‌اند و دیرگاهی است که جاذبه‌ی سحرانگیز  
سخن آنان چه از نظر کلام و چه از نظر معنی ، شیراز را بصورت  
کعبه‌ای برای صاحب‌دلان جهان در آورده‌است .

نسلهای بسیار از مردم سرزمین ما ، از همان دوران زندگانی  
این دو نغمه پرداز جاودان سخن پارسی تا به امروز ، چنان با کلام  
دلنواز آنان خو گرفته‌اند که سخن حافظ و سعدی جزء لاینجزای  
زندگی و روح و اندیشه‌ی ایرانی شده‌است و قطعاً با توجه بهمین  
واقعیت است که پروفیسور (یان ریپکان) ایران شناس عالیقدر فقید  
نوشته است :

هیچ ملت دیگری را در روی زمین نمیتوان یافت که باندازه‌ی  
ملت ایران ، شعر با فرهنگ ملی و با زندگی روزمره‌ی فرد فر دآن  
در آمیخته باشد .

واقعیّت عالی دیگری که در سخن سعدی و حافظ نهفته است،  
جهانی بودن آنهاست که انعکاس بارز یکی از اصیل ترین جنبه های  
فرهنگ و تمدن ایرانی است ،

بتاریخ ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰  
اردبیل

### دو آفتاب هنر

تو کیستی؟ مگر ای حافظ ، ای خدای سخن  
که من صلاّی تو از هر کرانه می شنوم  
نوای روح تو را از ورای کوه قرون  
بسان نغمه ی آب روانه می شنوم  
چنان ز عشق تو مستم که از نهال وجود  
صدای رویش صدها جوانه می شنوم

\*\*\*

تو آفتابی ، و در پرتو دلاویزت  
هزار قافله در جستجوی آمانند  
تو همچو نای جدا مانده از نیستانی  
که عاشقان بلادید با تو می نالند  
تو چون نسیمی ، و در جذبیه ی لطافت تو  
هزار مرغک بی آشیانه همبالند

\*\*\*

بسان ذره رسیدم به کویت ، ای خورشید  
که در حریم فروغ تو بال و پر گیرم  
چو ابر گریه کنم بر فراز بالینت  
بیاد روح عزیز تو ناله سر گیرم  
هم از تو باده خور بزم زهره‌ی چنگی  
ز راز هستی درد آشنا خبر گیرم

\*\*\*

به روح زنده‌ی انسان راستین ، سعدی  
بخدتمش چو رسیدم درودها گفتم  
پریدم از خود و در هاله‌ی سرور و امید  
درودها چو نواهای رودها گفتم  
نسیم عشق شنیدم ز خاک خوابگش  
ستودمش ز دل و جان ، سرودها گفتم

\*\*\*

چه خفته‌اید در آغوش سرد خاک سیاه  
برای دیدن نوع بشر قیام کنید  
ز عالم ملکوتی دمی فرود آئید  
در این سراچه‌ی درد آفرین مقام کنید  
فسردگان گذرگاه زندگانی را  
به درسهای حکیمانه شادکام کنید

\*\*\*

سخنوران هنرمند : سعدی و حافظ  
ستارگان فروزان شهر شیرازند  
به شرق و غرب رسیده‌ست عطر شهرشان  
بر این دو مردم ایران همیشه می‌نازند  
در آسمان دلم آشکار می‌بینم  
که در بهشت خدا، گرم سیر و پروازند

شیراز - ۷ خرداد ۱۳۴۴

عباسعلی یحیوی



## آثار باستانی از دیدگاه تاریخ

### آثار باستانی چیست ؟

هر چیز مادی و معنوی که از نسل قبلی برای ما بجا مانده اعم از يك چیز جزئی یا يك چیز کلی از يك تکه آجر تا يك ساختمان بزرگ، بالاخره فعالیت فکری و کارهای هنری دستی و آنچه لازمه يك زندگی ابتدائی یا مجلل عالی هر چه باشد وما در عصر کنونی وارث آن هستیم اینها بنام آثار باستانی یا نشانه‌های قدیمی اجداد ما هستند و آنچه ما فعلا داریم برای آیندگان و نسلهای آتی همین حالت را پیدا خواهند کرد ، این ساده‌ترین تعریفی است که میتوان ارائه داد ، ولی اساس مطلب اینجاست که فایده و ارزش آن برای ما چیست و آنچه از ما به نسل بعدی میرسد بچه درد خواهد خورد. اجداد اولیه ما از يك مشت گل لوله‌نگ ساخته و باسفالی را پخته و کاشی لعابی درست کرده و یا فلان آتشگاهی را تعبیه نموده و یا فلان کتیبه را نوشته و فلان سنگ قبر را از خود بجا گذاشته و فلان مسجد که فعلا خرابه‌ای بیش نیست بجا مانده چه فایده از آنها می‌بریم فعلا که ما در عصر تسخیر فضا زندگی میکنیم و آسمان خراشها مسکن ما را تشکیل میدهند و این آسمان خراشها را به نسل بعدی انتقال خواهیم داد بر علوم می

که مسلط خواهند بود از آثار ما چه بهره خواهند برد؟ تا باین سؤال جواب بدهیم و باین نکته برسیم و اثبات آنرا عملی سازیم موضوع دیگری را تعقیب می‌کنیم آن موضوع تاریخ يك ملت چیست، از چه الهام می‌گیرد و اهمیت آن در مسایل ملی تا چه حد است. پس بعد از تعریفی کوتاه از آثار باستانی به تعریف اجمالی از تاریخ بپردازیم و به بینیم تاریخ چیست.

### تاریخ چیست؟

اگر وارد بحث در موضوع تاریخ و اهمیت آن در مسایل ملی بشویم سخن ما بدرازا میکشد ولی بدون تشریح آن نیز نتیجه اصلی و کلی از موضوع نمی‌توانیم بگیریم و اجباراً بصورت اجمالی هم باشد قناعت مینمائیم.

<p>تاریخ هر ملت دفتر زندگی و شناسنامه آن ملت و پرونده تکوین و تشکیل ملیت و سند مالکیت اقوام و ملیتهاست.</p>	}	تاریخ چیست
---	---	------------

درخت برومند بر روی ریشه‌ها و پایه‌های تنومند خود قائم است. ملیت بر روی پایه‌های تاریخ خود بر جاست. علمی است جامع و ام‌العلوم و بحث میکند از سرگذشت ملتها و فراز و نشیب زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و تمدن و هنر آنها...

حوادث نطفه موجودیت ملتی را در بطن زمان قرار میدهد. زمان این جنین را در خود می‌پروراند و تاریخ دفتر زندگی او را می‌گشاید و شناسنامه آنرا بوجود می‌آورد. وقایع ولادت و صباوت و شباب و کهولت



و پیری و وقایع زندگانی که که برای یک فرد است برای یک ملت هم هست  
وقتی که به شناسنامه فردی نگاه می‌کنیم این وقایع مهم را در زندگی او  
درک می‌کنیم وقتی که به تاریخ ملتی نظر می‌افکنیم به درجه اهمیت مقام  
جهانی آن پی می‌بریم.

هر چیز احتیاج به تاریخ دارد. هیچ چیز نیست که برای او تاریخ  
نباشد و سیر موجودیت آنرا ثبت نکند و چیزی که تاریخ ندارد موجودیت  
ندارد، پس تاریخ هر ملت سند موجودیت آن ملت است.

هر چه صفحات تاریخی ملتی بیشتر باشد یعنی ضخیم و حجیم گردد  
قدمت آن بیشتر و هر چه قدمت بیشتر اصالت آن موجودیت و اصالت ملتی  
اتکاء و بستگی بتاریخ آن دارد و هر قومی در محدوده جغرافیائی خود را  
زنده تاریخش میداند و تاریخ خود را سند مالکیت خود بر محل سکنتی و  
مسکن متصرفه خود می‌شمارد، پس تاریخ هر ملت سند مالکیت آن ملت است.  
هر ملتی که تاریخ نداشته باشد سند مالکیت و ملیت ندارد و غاصب  
و مردود شناخته میشود، این امر را ما در محاکم حقوقی ناظر هستیم که  
مدعی برای ثبوت حق حاکمیت و ادعای خود ملزم به ارائه اسناد و قبایلهای  
است که در دست دارد و بدون آن ادعایش سست و محکومیت او قطعی است  
هر ملتی که میخواهد موجودیت خود را ثابت نماید و مالکیت خود را صورت  
قانونی دهد دست به اوراق تاریخ میبرد.

هر تشکیلات و مؤسسه‌ای که تأسیس میشود برای ثبت وقایع و سیر  
و تحول از بدو تأسیس و تکوین برای خود پرونده می‌سازد، پرونده هر  
تشکیلات و هر مؤسسه سند موجودیت آن است وقتی که پرونده موجود

نباشد موجودیت بر آن امر قابل تردید است ، تاریخ هر ملت پرونده آن ملت است ، ملتی که تاریخ نداشته باشد باموری می ماند که پرونده ندارد و سوابقش گنگ و مبهم است .

بقای هر ملت بستگی بتاریخ آن ملت دارد چنانکه بقای درختی بستگی به ریشه آن درخت دارد اگر ریشه درخت سست باشد استقامت و پایداری آن در معرض حوادث سست بزودی روی بفساست ، همینطور تاریخ ملتی روشن نباشد بقا و ایستادگی در جریانات سیاسی نداشته بزودی نقاب اضمحلال بر رخ خواهد کشید .

تاریخ درس شهامت و مایه غرور ملی است هر ملتی که آشنا بتاریخ خود باشد احساس غرور ملی و شخصیت بین المللی خواهد نمود .

یکی از فلسفه های برگذاری جشنهای شاهنشاهی از طرف ملت ایران اعلام قدرت و شوکت و قدمت تاریخی این ملت در عرصه گیتی به جهانیان است . گمان میکنم این اندازه در اهمیت تاریخ و شناسائی پایه این علم در اساس ملیت کافی باشد حالا میخواهم در باره پیدایش آن سخن آغاز نمایم .

گرچه ابتدای تاریخ هر ملت از زمان خلقت آن ملت شروع میشود ولی ما در تاریخ ، تاریخ هر ملت را از زمانی میدانیم که خط و کتابت در میان آن ملت پیدا شده زیرا تازمانی که آثار کتابت نیست تاریخ آن قسمت برای ما روشن نیست .

منظور از کتابت نه به معنی کتابهای امروزی بلکه بصورت بس ابتدائی بشر از آن زمانی که برای خود حروف الفبا اختراع نمود و در روی

سنگها با ابزار ابتدائی یا با تصویر یا با حروف آثاری از خود باقی گذاشت  
از این به بعد را دوره تاریخی خواهیم گفت از آن جلوتر را ماقبل تاریخی  
باید دانست .

نسل بعدی بمرور زمان آن آثار را تکمیل کرد و توسعه داد تا  
بامروز رسانید . بشر امروزی با دست یابی بآن آثار مکشوفه بشر ابتدائی  
از کیفیت حال نسل گذشته خود مطلع میگردد ، درجائی که این کتابت  
مخدوش و محدود هم نباشد آثار دستی و هنری موجود از آن دوره برای  
درک بسیاری از مسایل برای ما رازگوئی می نماید .

برای محقق کشف يك رمز برای نوشتن يك کتاب کافی است، چه  
با بدست آوردن يك تکه سفال یا يك آجر پاره یا يك کار دستی گلی و  
سنگی و فلزی او میتواند پرده زمان را بالا زده در اعماق تاریخ گذشته  
روزنه روشنائی بخش را پیدا نماید و خاکستر مرور زمان را از رخساره آن  
بشوید ، تابندگی آنرا مهیا سازد و درجه تعقل و تفکر و هوش و فرهنگ  
صانع آنرا سنجش نماید . در آن ازمنه خیلی دور با عدم وسایل کافی  
چگونه این گل را باین شکل در آورده و یا چگونه آنرا پخته و چطور  
آنرا زینت داده و مزین نموده است و یا با پیدا نمودن يك سنگ نبشته  
قبری به درجه تعقل و معتقدات او آگاه میشویم و با شکافتن قبری از طرز  
تدفین مطلع میشویم و بطوریکه میدانیم امروزه چیزیکه بنام تاریخ تمدن  
و فرهنگ نامیده میشود و آنچه مورد بحث قرار میگردد ، طرز تفکر و  
معتقدات قلبی (دین - مذهب) طرز مسکن ، طرز پوشاک ، طرز زندگی و  
آداب و رسوم خانوادگی و قبیله ای ، طرز ادای مطلب و تکلم و زبان و طرز

انتقال و استفهام مکنونات خاطری و خط و کتابت بالاخره تفکر و تعقل و سعی و کوشش برای بهتر زیستن و آسایش و راحتی تا بصورت تکامل یافته امروزی . مادامیکه عاملی برای افشای این رموز بدست محققى نرسد اطلاع از تمدن گذشته ممکن نخواهد بود . روی این اصل است که امروزه هر ملتی ذرتکاپوی آنست که دل خاک را می شکافد با عمق آن دست می برد از آجر پاره و تکه سفال گرفته تا سنگ نبشته و ابزار کشاورزی و جنگی و معبد و آتشگاه و مجسمه و آثار زینت و دفاع و بالاخره هر آنچه بشر قرون و اعصار تاریخی از خود بجا گذاشته جمع آوری و درموزه ها انباشته و موزه ها را مرکز تحقیق محققین و مکتشفین قرار دهد و از تعبیر و تفسیر آنها تاریخ اقوام را تدوین نماید . پس این آثار باستانی منابع و اسناد معتبر تاریخ اقوام ابتدائی عهد تاریخی ماست و برای نوشتن تاریخ از آن زمانی که برای ما کتب و نوشته تاریخی بسبب امروزی بجای نمانده توسط ما بآن آثاری است که از گذشته بجا مانده است ، و بتدریج هر چه بر آثار باقیمانده از نسل گذشته صاحب میشویم بر صفحات تاریخ گذشته خود می افزائیم و تاریخ خود را تکمیل می کنیم و سند مالکیت خود را محکمتر میسازیم .

وقتیکه گفتیم تاریخ سند مالکیت يك ملت است بدون تاریخ ملتی و کشوری وجود نخواهد داشت و تاریخ ناموس و حیثیت و پایه ملیت ما را استحکام می بخشد و هر چه قدمت تاریخی ما بیشتر باشد پایه ملیت ما محکم است وقتیکه تاریخ خود اتکاء دارد باین آثار قدیمی و باستانی پس در واقع این آثار ناموس ماست و حیثیت ماست و بناکننده ملیت ماست و نشان دهنده

تمدن ماست ، این تکه سفال یا این سنگ قبر یا این معبد و آتشگاه و مسجد و مقبره یا این نقوش و مجسمه و دهها اشیاء و آلات و ابزار از جنبه‌های خصوصی و عمومی برای ما میلیونها ارزش دارد آن اندازه پر بها هستند که نمیتوانیم بدانها قیمت قایل شویم ، همانگونه که حیات ما بستگی به شریانه‌های ما دارد و اگر این شریان قطع شود زندگی و حیات قطع میشود وجود این شریان برای موجودیت چه اندازه با ارزش و قابل تعیین بهاء نیست این آثار نیز برای روشن شدن تاریخ ما آن اندازه مهمند که بایول نمیتوان تعیین ارزش نمود . پس با صدای بلند و رسا باید گفت ای آن کسی که ملیت خود را دوست داری و ای آن کسی که بایبند ایمان و عقیده بر قومیت خود هستی، و ای آن کسی که بر تاریخ خود ارزش قایلی ، این آثار ناموس دوست ملیت تو بستگی بوجود آن دارد از آن محافظت کن آنرا خراب مکن و در تخریب آن مکوش و زمانی که با ناخن خدشه‌ای بر آن وارد میسازی چندین صفحه از صفحات تاریخ ملیت خود را نابود و پاره میکنی تا چه رسد سنگ و یاضر به‌ای بر آن کوبی و خیانت تو بس گناهی است بزرگ و نابخشودنی که توبه آن را پاک نمی‌سازد .

در هر محل و شهری کم و بیش آثاری از گذشتگان بجاست از مقابر - مساجد - آتشگاه - مدرسه - کاروانسرا - پل - حمام - سنگ نبشته - آلات و ادوات زندگی ، دفاعی بالاخره انواع و اقسام و صدها چیزیکه ساخت دستی و هنری اجداد گران مایه ماست وقتی که بدانهای نگرییم به فر هنگ و هنر و تمدن اجداد خود پی میبریم و بر افکار عالی آنها تحسین می‌کنیم و رحمت می‌فرستیم و مدعی هستیم اجداد ما و نسل گذشته ما صاحب این افکار و مالک این معتقدات بوده و مرام و مسلک آنها چنین بوده و شواهد گویا و اسناد محکم ارائه می‌نمائیم .

وقتی که به بقعه شیخ صفی علیه الرحمه نظر می افکنیم و کاشیهای لعابی لاجوردی آنرا تماشا میکنیم و با صندوق قبر شاه اسماعیل و دیگران را مورد دقت قرار میدهیم مثبت کاریهای ظریف و دقیق را مشاهده میکنیم و وقتی که بالا و پائین و درون و بیرون و حرم خانه ها را یکی پس از دیگری بررسی مینمائیم از هر يك از آنها به عظمت فکری و هنری دوره بانصدسال پیش را درمی یابیم و میگوئیم هنر کاشی سازی - هنر مثبت کاری - هنر حکاکی در این دوره به حد کمال خود رسیده ، از طرفی میدانیم که هنر زائیده آرامش فکری است پس در دوره صفوی چه اندازه آرامش فکری وجود داشته ، آرامش فکری نتیجه آرامش سیاسی است پس در دوره این سلسله چه اندازه ثبات سیاسی وجود داشته و ثبات سیاسی نتیجه اندیشه سلیم است پس زمامداران صفوی چه اندازه اشخاص ورزیده و لایق و صاحبان افکار و اندیشه سلیم بوده اند و توجه شان به هنر و هنرمند و کشورداری چه اندازه بوده و اعتماد هنرمندان را بمعتقدات راستی و راستین خود جلب کرده اند ، پس يك محقق با نظر دقیق به این بقعه میتواند نصفی از تاریخ صفویه را بنویسد .

وقتی که گنبد لاجوردی الله الله را مشاهده میکنیم می گوئیم شاهان صفوی چه اندازه خداشناس و معتقد باین امور و اتکاء بمعنویت داشته و معتقدات معنوی و قلبی را در اعمال مادی روشن ساخته همچون گنبدی که در مرکز شهر قرار گرفته و هر مسافری که به این شهر قدم میگذاشته جلب توجه نموده محیط عدالت و کانون دینی بودن این شهر و این سلسله را درک میکرده آنرا معبد و ماوای امین و مسکن حصین برای خود دریافته .

اینها سوژه‌هایی هستند چنانکه عرض کردیم دربارهٔ هر يك كتابها و متون‌هایی توان نوشت و چیزی است که برای قلم محقق و نویسنده مکث و گیری در کار نیست. این بنا و این گنبد و این کاشی و آن قبر و آن تزئین و آن سیمای مذهبی و ده‌ها چیز دیگر کافی است که تمدن و سیاست و اقتصاد و آداب و رسوم دورهٔ صفوی را روشن ساخت تازه این دوره دوره‌ای است که غیر از آن آثار کتابهای مهم تاریخی محفوظ و مطبوع از آن عهد داریم هر موقع که در آن کتابها چیزی ناگفته مانده توسل باینها دیگر ابهام و مجهولی بما باقی نمیگذارد برسیم بدوره‌هایی که کتاب نوشته نداریم و یا محدود است مثل دورهٔ ماد - هخامنشی - و پارتها و ساسانی که تنها منابع کتابی ما کتابهای خارجی مورخین یونانی و رومی و ارمنی مانند هرودوت - پلوتارک - گزنفون - هکاتی میلیتی - هارون - لامیساکی دیوتس میلیتی - هلانیک - کتسیاس - بروس - یوسف فلاوی - هوسی خورنی و امثال اینهاست.

البته میدانیم این کشورها دشمنان عصر ایران ما بوده‌اند در بعضی موارد محقق گرچه بی‌نظر و بی‌غرض هم باشد ولی غرور ملی و میهنی بعضاً مانع حقیقت‌گوئی میشود و قلم را از افشای حقیقت منع میکند تا آن زمانیکه آثار مربوط به هخامنشی یعنی لوحه زرین آریامنه (جد بزرگ کوروش ۶۴۷ - ۵۹۰ ق م) در همدان بدست آمد و بدنبال آن لوح آرشام و بعدها متون الواح مختلف کوروش و داریوش و سایر شاهنشاهان و الواح زرین و سیمین که در پایه‌های بنای کاخ آپادانا در سال ۱۳۱۲ ضمن خاکبرداری تحقیقی پیدا شد حدود و ثغور و تقسیمات کشوری دوره هخامنشی را روشن ساخت، داریوش گوید (... این است کشورهایی

که من دارم از سکستان یعنی سیستان آنطرف سغد تا کوشا (حبشه) و از هند تا سارد) و کتیبه دیگر نقش رستم که تقسیمات شاهنشاهی نقر است موجب گردید که نوشته هرودت مردود شناخته شود، چه هرودت تقسیمات کشوری داریوش را بیست ایالت یا ساتراپ ولی کتیبه نقش رستم بانضمام پارس سی ساتراپ می نویسد .

در حقیقت این کتیبه‌ها نقاب از روی حقیقت برمیدارد و واقعیت را بما ابراز میدارد و منبع و اسناد حقیقی تاریخ ما را تشکیل میدهد و امروزه دانشمندان خارجی چون فرانسواله نورمان ، اوپر ، دلاتر ، هوگورینکلر ، روست ، ژاکوبی ، فورر ، برک ، هر تسفلد ، گریشمن با تحقیقات در نقوش برجسته سرپل ذهاب ، کشفیات لرستان ، معماری سیلک کاشان ، لوحه زرین آریامنه ، لوح آرشام ، نقوش بیستون ، تخت جمشید ، پاسارگاد ، نقش رستم و حفاریهای شوش ، عیلام ، و کشورهای خارج از حدود فعلی ایران وسایر مکشوفات هر یک قسمتی از تاریخ قبل از اسلام ما را تدوین نمودند . یکی از این کتیبه‌ها در واقع فرمانی از نیکی و نیکوکاری و خیر اندیشی و صلاح بینی رهبر ایرانیان آن عصر بعضی داریوش بزرگ است که درحفر کانال سوئز بدست آمده وضمن اینکه یکتاپرستی شاهنشاهی ایران و قدرت و نیروی او را میرساند فکر صائب و عقل دوراندیش و از اصلاحات معتبر بین المللی او بحث میکند ( ... من پارسسی هستم از پارس بمصر مسلط شدم فرمان دادم این کانال را بین رودخانه ای بنام نیل که در مصر جاری است و دریائی که بایران منتهی میشود حفر کنند . این کانال بفرمان من حفر شد و کشتی‌ها از راه کانال از مصر بایران رفتند .

بیست و چهار قرن بعد بشر امروزی اهمیت کانال سوئز را در امر



دریا نوردی و اقتصادی و سیاسی استراتژیکی و سوق الجیشی دریافتند و باتکنیک امروزی به تکمیل آن کوشیدند و اهمیت این کانال با اندازه ایست که امروزه دنیا در سر اشتراک بهره برداری آن بجان هم افتاده اند و یکی از مسایل ژئوپلتیک خاورمیانه در آمده . صحبت درباره اهمیت آثار باستانی در کشف حقایق و ترویج تاریخ کار صحبت یکی دو جلسه نیست بقول معروف گر صحبت اجمالی هم باشد مثنوی هفتاد من گردد . در اینجا من به صحبت خود خاتمه میدهم امیدوارم که توانسته باشم شمه ای از اهمیت آنرا تصریح خوانندگان محترم نموده باشم ، و به اهل تحقیق و مطالعه تذکر آن را لازم میدارم بهترین و با ارزش ترین خدمت برای ملیت و میهن و کشور عزیز جز این نباشد که هر کس بفرخور معلوماتش جزئی از کل و صفحه ای از صفحات و خشتی از بنائی را بصورت ایجاز نیز باشد تحقیق نماید و این تحقیقات چون روی هم قرار گیرد و مورد نقد و بررسی واقع شوند میتوانند صفحات خالی و تاریک تاریخ پرافتخار ما را روشن سازند و اهمیت و مقام ما را در جهان گذشته امروز و آینده نشان دهند .

و این بناهای معتبر باستانی که در شهر ما واقع هستند هر آجرش درّی گرانها و گوهر پر قیمتی هستند ، منتهی چشم حقیقت بین و دراکه قوی محققانه چون خاقانی شروانی لازم است که گوید :

دندانها هر قصری پندی دهدت نو نو	پند سر دندانها بشنو زین دندان
این است همان درگه کور از شهان بودی	دیلم ملک بابل هندوشه ترکستان
این است همان ایوان کن نقش رخ مردم	خاک در او بودی دیوار نگارستان

برعکس ما به آنها با نظر عوامانه و سطحی می‌نگریم. باید بکوشیم تا ارزش واقعی آنها نمایان و جلوه‌گر گردد و بمردم آنها را معرفی کنیم و بشناسانیم و مردم را به حرمت و احترام و حفظ آنها وادار و راغب سازیم و روز بروز بجلال و شوکت و هر چه شکوفا بودن آنها بکوشیم، گذشته از اینکه با مطالعات و تحقیق آنها تاریخ ملیت یا سند مالکیت و شوکت و اقتدار خود را متانت و استواری بخشیده‌ایم از طریق جلب پای سیاحان و جهانگردان و شیفتگان معرفت باستانی ارزشمندی بسوی کشور و میهن عزیزمان باز کرده‌ایم.

خوشبختانه جای بسی شکر و سپاسی است که از عهد رضاشاه کبیر بانی ایران نوین توجه باین امر شد و در دوران پر شوکت شاهنشاه آریامهر توأم با پیشرفتهای همه جانبه کشوری و توسعه فرهنگ و دانش با روی کار آمدن وزارت فرهنگ و هنر توجه به این امر بصورت جدی تری درآمد و امید است که زمانی خواهد رسید کوچکترین این آثار و آنچه در چهار چوب امور باستان تلقی میشود پژوهش و کشف و روشن خواهد شد و آنروز مدعی خواهیم بود ما چگونه ملتی هستیم و شواهد و گواه و اسناد ما چه‌ها هستند.

زنده باد شاهنشاه آریامهر - پاینده باد ایران کهن